



۲۰۱۶/۰۷/۲۱



سراج و هاج

ظاهر شاه، در ترازوی عدالت به مناسبت یاد بود از اعلیحضرت محمد ظاهر شاه نهمین سال وفات ایشان

مقوله‌ی هست زبازد خواص (نه عوام) که می‌گویند: بزرگی‌ای شخصیت‌ها را از تعداد دشمنان‌شان بشناسید ولی بابای ملت - بدون آن که انبوه دشمنانش را بشمارم و از کثرت آن به حیرت روم و به علل سوء نیت بدخواهانش عمیق شوم، در نگاه بنده، بزرگ‌مرد قابل ستایش تاریخ کشور ما بودند که با آن همه صفات نیک و

ممیزات منحصر به فرد، مانند‌شان را در عین شرایط، کمتر می‌توان یافت.

چون سال‌ها بود که دیگر آن جناب پادشاه نبودند، و قبل از آن که پادشاه نباشند، دیموکراسی را به ملت عرضه کرده، به منظور تلافی مافات، تمام اعضای خانواده خود را از رسیدن به کرسی‌های بلند دولتی هم محروم ساختند و بعد از آن که مستعفی شدند، تعداد زیادی از منسوبین خرد و بزرگ‌شان نیز به حالت فجیع به قتل رسیدند...، تصور می‌شد با درگذشت شاه و برچیده شدن دامن نظام



شاهی، آتش حسادت‌ها خاموش شده، کدورت‌های نرسیدن به کرسی‌های رؤیایی از میان رفته، دیگر موردی برای بد خلقی و ناسزاگویی چند دسته مشخص باقی نمی‌ماند...، اما افسوس که چنان نبود!

نه تنها کسانی که از تاریخ وطن خویش چیزی نمی‌فهمند و بدگویی‌های‌شان چون «فیر هوایی» است، بل شنیدیم که معدود شخصیت‌های چیز فهم ما نیز برای تسکین درد‌های کهنه، خود را به این در و آن در زده، تلاش دارند خون داغ چند خام جوان یا پخته جوان را در باره رژیم اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به جوش آورند!

نگارنده، نه از فروگذاشت‌ها، نه از استبداد رأی و نه از برخی حق تلفی‌های آن زمان دفاع می‌کند و نه نظام شاهی را «مدینه فاضله» می‌داند، ولی در ذهن خود مقایسه کرده است زمان پادشاهی اعلیحضرت ظاهر شاه را با دوره‌های ناستوده و قسماً نلتبار «ماقبل» و «مابعد» آن دوره (به استثنای چند سال حکومت اعلیحضرت امان‌الله خان) ... و تعجب کرده‌ام که دلیل چیست این همه بمب‌ها و راکت‌های کینه و تعصب و بدگویی را، نه بر دوره‌های چند سال قبل رژیم ظاهر شاه و نه بر زمان مصیبت بار بعد از آن رژیم، فقط بر فرق ظاهر بابا و رژیم اش فرو می‌ریزند!

نگارنده و هم‌منظرانش از زعیم مُدبّری ستایش می‌کنند که در طول ۴۰ سال، گرویده اخلاق او بوده اند و گاهی هم تصامیم صمیمانه او را تقدیر کرده اند که آن تصامیم مردم را از مصیبت‌ها نجات داده است... بناءً، واقع بینانه نیست و منطقی هم نخواهد بود که چند مخالف تلقین شده بدبین به منظور ملامت کردن او اعمال پدر و پدر کلان و خویش و قوم و "اودر" و "اودر زاده او را، مانند حربه ای به رخ مردم بکشند. آیا نه شنیدید که آن جناب مغفور فرمودند:

«من، از جمله آن چهل سالی که یاد می‌کنید، فقط ده سال آن را پادشاه بودم؛ لذا صرف مسؤول کارهای همان ده سال هستم...»؟

توجه فرمایید به چند نکته ساده:

۱- افغانستان از نگاه مادی حقیر و بی‌نهایت عقب افتاده قرن گذشته و مردم آن را که نخواستند عادات، روش زندگی و اندیشه‌های نا پخته ۱۸ قرن و ۱۹ و تصورات کهنه پدرکلان‌های خود را از دست بدهند و از دست نمی‌دهند هنوز به یاد بیاورید که نه به زر، نه به زاری و نه زور حاضر می‌شدند نور چشمانشان به مکتب بروند. پدر مرحوم می‌گفت: حتی به خیانت کاران اداره جلب متعلمان رشوه می‌دادند تا فرزندشان را به



مکتب نبرند!... از روی اعمال و گفتار افراطیون فعلی (قرن ۲۱) ما، حدس بزنند وضع ملاهای دل‌سیاه قرن بیست ما را که در آن زمان کوچک‌ترین حرکت مدنی را "کفر" می‌دانستند! (امیر عبدالرحمن خان نیز از عقاید پوچ این گروه که مردم نادانتر از خود را باخواب و خیال و تصورات جنون‌آمیز موروثی خود به عنوان دین و مذهب تلقین می‌کردند، بالآخره به ستوه

آمده، شماری از این گروه را در قفس‌ها می‌انداخت و در کوتل معروف به لته بند بالای خاده‌های قوی می‌آویخت - رجوع شود به خاطرات امیر عبدالرحمن خان به قلم خودش)

مرحوم شاه سابق، در چنان حال و احوال، پوهنتون کابل را افتتاح کرد و هدایت داد تا به تائی و با تبلیغ دامنه دار، فرزندان فرزانه و با استعداد افغان را به درس و تعلیم مکاتب جذب کنند...

در عکس ضمیمه می‌بینید که اعلیحضرت با چه عشق و محبت در بین محصلان پوهنتون کابل حاضر شده و فرزندان را می‌بوسد و تبریک می‌گوید و برای خدمت به وطن ترغیب‌شان می‌کند.

حالا، همان تعلیم یافته‌های با استعداد ما که باحسن نیت پادشاه جوان به مکاتب جذب شدند، بعد از طی یک دوره کمونیستی، به وی دشنام می‌دهند و به همان بابای پیر که روحش به حق پیوسته است، اهانت می‌کنند!... بدا به اخلاق و تربیت ما! و تأسف به حال همسایه‌های مودی!

۲- اعلیحضرت امان‌الله خان، کشور را از دست "انگریز" بیرون آورده، ظاهراً مستقل ساخته بود، ولی سیاستمداران انگریز از توطئه و تخریب "دست بردار" نبودند، (چنان که امروز نیز دست از سر ما بر نمی‌

دارند!). پنجه های مرگبار خرس قطبی نیز تهدید بزرگی بود برای سرزمین و مردم فقیر ما ... جاسوسان این کشور ها در لباس مُلا و فالبین و پیر و پیشوا و خطیب، در قلب جامعه ای که اهل خرد معدود بود، نفوذ داشتند و اذهان مردم را به بیراهه می کشانیدند. زیرا نه متخصص و کاردان ورزیده داشتیم و نه ادارهٔ ثبت و تحقیق. زیرا چنین ادارات و پرسونل فنی به سرمایهٔ وافر ضرورت داشت. دولت در طول زمانی که منتظر ختم تحصیل جوانان افغان در خارج کشور بود، برای به دام افکندن دزدان و قاتلان، از دزد بگیرهای بی سواد شوقی مستفید بود که می شود گفت: "Scotland Yard" یا FBI کارتونی کشور ما بودند! اما عجیب است که چند هموطن عزیز و بی خبر از اوضاع زادگاه و کشور پیشین خویش، تحت تلقین بزرگان پُرعهدهٔ فامیل و یا زیر تأثیر هیپنوتیسم دشمنان وطن که "برای مطلب خود دلبری کنند" فریفتهٔ قوانین دیموکراتیک آغاز قرن ۲۱ کشور های غربی و امریکا شده، اسم چنان اقدامات حتمی و ناگزیر "وظیفوی" مسؤولان آن زمان وطن را، "جنایت" می گذارند!

۳- از حکومت های کابل که در زمان قدرت مرحوم محمد ظاهر شاه انتخاب می شدند، در کشور انکشاف نیافته ای، چون "افغانستان" که فاقد سرمایهٔ کافی (حتی) برای احتیاجات روزمره بود، نمی توان انتظار معجزه را داشت، ولی فضیلت آن حکومت ها، نظریه حکومت های قبل از سال ۱۹۱۹م این بود که روحیهٔ ملت آزادی پرست افغان را محترم شمرده، سعی می کردند از گذشته های ناگوار و نفرت بار "اتکاء به غیر" که قاتل احساس محبت به موهبت استقلال و کشندهٔ عشق به فضیلت "خود ارادیت" است، پند گیرند... و لهذا از رفتن به راهی که پیشینیان رفتند، و پشیمان مُردند، اجتناب کرده، نمی خواستند از نظر اقتصادی، متکی به کشور های سرمایه داری باشند که ایمان و خرید رهبران کشور های فقیر را با چند "پول" می خریدند؛ بناءً، حکومت و اراکین دولت، مکلف و ناگزیر بودند برای بقای افغانستان و محافظت آن از گزند دسیسه ها و اغتشاشات نوع "سقوی"، مانند هر حکومت مسؤل، جلو تجاوزات و مزاحمت های توطئه گران را بگیرند و امنیت را مستقر سازند؛ چند نفر جنایت پیشهٔ "زلال"^۱ را در چنان موقف خطرناک که سلطان کشور پلک زدنی، توسط مزدور شان به شهادت می رسد، به دار آویزند و عده ای را به زندان فرستند ... مزدور بچه های همسایه های امروز افغانستان که ظالمانه و وحشیانه، در صدد تخریب مادی و معنوی وطن ماستند، به منظور آشفته ساختن افکار هموطنان تحریک شده بی خبر «گپِ رَو» ما محابس آن زمان را با مقایسه با زندان های قرن ۲۱ اروپا و امریکا، نکوهش می کنند!! زندان هایی که طبعاً (به هیچ وجه) نمی توانستند حتی کیفیت و ماهیت زندان های اواخر قرن ۲۰ افغانستان را داشته باشند، چه رسد به زندان های قرن ۲۱ اروپا و امریکا که صد بار بهتر بوده است از منازل رهایی مردم متوسط الحال زمان ما!

1 - « زلال»- در فرهنگ عوام : ظالم و بی رحم

اما عجیب است که چند هموطن عزیز و بی خبر از اوضاع زادگاه و کشور پیشین خویش، تحت تلقین بزرگان پُر عقده فامیل و یا زیر تأثیر هیپنوتیسم دشمنان وطن که "برای مطلب خود دلبری کنند" فریفته قوانین دیموکراتیک آغاز قرن ۲۱ کشورهای غربی و امریکا شده، اسم چنان اقدامات حتمی و ناگزیر "وظیفوی" مسوولان آن زمان وطن را، "جنایت" می گذارند!

هموطنان عزیز در نظر گیرید حکومتی را (در عقب افتاده ترین سرزمین جهان) در شرایط بیش از هشتاد سال قبل، (کمی کمتر از سه قرن قدیم)، که آن حکومت با عالمی امید و آرزو برای خدمت به وطن و مردم آمادگی می گیرد ولی یک عده از جاه طلبان، به تحریک و کمک اجانب، باعث هرج و مرج شده، تصمیم می گیرند این آرزومندان را بکشند و بر جای ایشان بنشینند! بناءً نشان دهید در شرایط جهان آن زمان (حتی یک قرن بعد، در زمان موجود) حکومتی را که چنان عناصر یاغی و باغی را سر به نیست نساخته باشد و نسازد؟

فقر و بیچارگی محیط را پادشاه جوان ما خلق نکرده بود. فقر علم و دانش و مغزهای متحجر در جامعه بدوی افغانستان باعث فقر اقتصادی شده بود. خدا کند به این عقیده نباشید که «پادشاه باید با دراز کردن دست تگدی به سوی کشور های متمول، بحران را (مانند امروز!) رفع می کرد، و استقلال کشور را نیز حفظ می نمود!» آیا چنین چیزی، بالخاصه در آن زمان، امکان داشت؟ شاید عاقلان با من همنا باشند که توسل به این دو پالیسی متضاد، در آن واحد، به هیچ وجه نمی تواند آزادی کشور را تضمین کند و موفقیت بار آورد: یک فقیر می تواند آزاد باشد، ولی گدا بودن (متکی بودن به دگران) و آزاد بودن، افسانه «هفت سایل» است که شوق پادشاهی داشتند!

وقتی به اعمال حکومت و اجراءات پولیس جنایی و قوماندان امنیه آن زمان، کلمه جنایت را به کار می برید و مسخره تر از آن، شاه را مسوول آن حوادث می دانید و سرزنش می کنید، معنی اش این است که پادشاه افغانستان (در حال حضور صدراعظم و اراکین دولت) باید کار های وزارت داخله، قوماندانی امنیه، طرز اجراءات پولیس و غیره را شخصاً نظارت می کرد و ارکان دولت را (درست مانند پاپا چینی اطفال) قدم به قدم به حرکت درمی آورد و اگر صدراعظم کشور، مجرمی را به زندان می فرستاد، فوراً مانع می شد!... فقط در این صورت بود که اعلیحضرت جنایت کار نبود!

چنین منطق کودکانه نیازی به پاسخ ندارد. اعتراض معقول یک منتقد دانا آن است که نوعیت جرم را مشخص سازد و مجرم را معرفی کند: مثلاً در نظام شاهی، در وقت زمامداری ظاهر شاه، فلان شخص که مسوول و متصدی فلان وظیفه بود یا خود پادشاه در فلان زمان، مرتکب چنین یا چنان جرم یا جنایت شده اند. ولی اگر در هر حال می خواهید حکومت یا دولت دوران ظاهرشاه را به علت سرکوب کردن متجاوزین و دسیسه بازان وقت، «جنایت کار» معرفی کنید و دشنام بدهید، باید سؤال شود که:

- روی اعمال سردمداران خلقی و پرچمی چه نام می گذارید؟
- خونریزی ها و ویرانی ها و راکت پرانی های آقایان ربانی، سیاف، حکمتیار و دوستم (برای رسیدن به قدرت) را چه عنوان می دهید؟
- قتل عام افشار توسط «احمد شاه مسعود» و گروه شورای نظارش به منظور بقای خودش، در چه کته گوری می افتد؟

■ وحشت و دهشت و قتل و قتال طالبان را چه لقب خواهید داد؟

(آقایان معترض باید بدانند که غلام نبی خان چرخى و یک عده از شخصیت هایی که در آن زمان کشته شدند یا به زندان رفتند از نزدیکان پدر کلان مرحوم بودند. خانمی به نام "زینو" که درست بیادم نیست به حباله نکاح یکی از همان شخصیت ها در آمده بود، خواهر پدر کلانم (شاه دوله خان توخی) بود. مرحوم غلام غوث خان توخی که سال ها در زندان افتاد، یکی از اقوام نزدیک پدرم بود که با دختر خاله مادرم ازدواج کرده بود. محمد عزیز خان، جوان خیلی با استعداد که به جرم هم کلاس بودن با قاتل اعلیحضرت نادرشاه، به حبس رفته بود، پسر خاله مادرم و خسربره غلام غوث خان بود که هر دو در یک زندان بسر می بردند ... یاد داشت های من در این مورد و دیگر موارد تاریخی متأسفانه در کابل تلف شده اند، ورنه در این مورد اسناد زیادی داشتم.)

باوصف آن قرابت، نه خانواده پدرکلانم و نه اخلاف غلام غوث خان و محمد عزیز خان، نه تنها کسی را «بالخاصه بابای ملت را» در این مورد ملامت نمی کنند، بلکه با واقع نگری، تفکر و تحلیل اوضاع، حکومت آن زمان را در این گونه اقدامات، قسماً "حق به جانب" و قسماً "ناگزیر" دانسته اند ... ولی می بینیم که برخی از جوانان بی خبر یا پخته سالان فتنه انگیز که به اصطلاح "آب را خب می سازند تا ماهی بگیرند" چون دایه های مهربان تر از مادر به استناد چنان حادثات - یا یک سلسله فرو گذاشت های دوران شاهی، داد و بیداد نموده، با سفسطه ها سعی می کنند به بابای ملت توهین می کنند!

ملت توهین می کنند!

حیرت انگیزتر این که برخی از تعلیم یافتگان ما - بدون آنکه قصاص چند تن را در زمان شاهی، با میلیون ها قتل و خونریزی دوره بعد از آن نظام (تا امروز) مقایسه کند - مدعی هستند که بدبختی های زمان ظاهر شاه، باعث شقاوت ها، کشت و کشتار و ویرانی ها و نابسامانی های امروز شده است!... و این ادعای غلط و پروپاگند ناروا را در ذهن و دهن جوانان خون گرم و بی خبر از تاریخ هم می اندازند تا در جرابید، تلویزیون ها و در جمع دوستان فریاد کنند: چیزی که امروز از شقاوت ها، تجاوزات، بی رحمی ها و خون ریزی ها می بینید، همه از دست نادرخان و ظاهرخان است!... یعنی این گروه های آتش افروز و سفاک فعلی که در طول ۳۰ سال اخیر باعث بدبختی ها و بسا نامرادی های مردم کشور ما شده اند، کاملاً بی تقصیر اند ...

خواننده عزیز عذرمی خواهم که بی منطق تر از این ادعا را از جایی نشنیده ایم، و شاید هم در هیچ کتاب یا کتابچه خاطره ها ثبت نشده باشد ... آیا چنین تبلیغات احمقانه می تواند، به جز ایران و روسیه، منبع و منشأ دیگری داشته باشد؟

کسانی که حتی طالبان را، با آن همه جهالت و سفاکی، به این سویه نکوهش نمی کنند، در اهانت به یک پادشاه مهربان و شیخ فانی که سال ها با لقب «سایه خدا» در برابرش خم می شدند و طول عمرش را از خدا می خواستند و در طول دوره پادشاهی اش کمترین اعتراضی به وی نداشتند ... باید از مراجع اخوانیت و دشمنان نظام شاهی الهام گرفته باشند: یعنی جمهوری آخوندی ایران ... زیرا همه می دانند که آخوند های ایران، برای بقا و ادامه قدرت و حکمرانی و صیغه بازی و عیش و نوش، حاضرند حتی سایه شاه و شهزاده را - به حیث مقتدرترین دشمن خویش به "گوله زنند"! (در حالی که آقای رضا پهلوی، فاضلترین و روشن ترین شهزاده زمان ما است که نظیرش کمتر دیده شده است ... و چه بجا خواهد بود اگر روزی در ایران وارث مقام پدرش گردد)

اگر منطق این مغالطه گران را محض برای تفنن جدی بگیریم که گویا بدبختی های امروز، حاصل شقاوت های دوره شاهی است، یعنی اگر ایشان گناه جنایات، ویرانی ها و خونریزی های سی سال اخیر (بعد از دوره شاهی) را با اصرار زیاد به گردن نظام پیشین می اندازند، در حقیقت سفسطه بی را به حیث قانون عرضه می کنند که در آن صورت گپ به همین جا ختم نشده، مسؤلیت فجایع و نادرستی های هر رژیم فاسد و جنایت کار، همیشه، در همه جا و در همه ادوار، به دوش رژیم قبلی می افتد!! یعنی با چنین منطق، به این نتیجه افسانوی می رسیم که بدبختی های دوران ظاهرشاه هم باید محصول و زائیده رژیم حبیب الله (بچه سقا) باشد و مسؤلیت شقاوت بچه سقا را باید به گردن رژیم اعلیحضرت امان الله خان انداخت ... و ناراحتی های دوره امانی، (طبعاً؟؟) حاصل نابکاری های رژیم حبیب الله خان سراج بوده، مسؤل خرابی های رژیم حبیب الله خان، مسلماً (?) دولت امیرعبدالرحمن خان بود ... و به همین ترتیب، دوره های چنگیز و مثلاً تیمور کورگان (تیمورلنگ) و هلاکو و ... و بالاخره، پا به پای منطق کودکانه این برادران، می رسیم به جایی که گویا همه اعمال نادرست و گنه آلود و خونین دولت های بی کفایت و رژیم های فاسد، ما حصل (استغفرالله) خارج شدن بی بی حوا و حضرت آدم (ع) از بهشت، به گناه خوردن میوه ممنوع بوده است! آیا نخدیم به این منطق؟

این برادران بالغ و (به اصطلاح) رسیده، با چنان منطق منحرف که حالا هر بی سوادى آن را تکرار می کند و شنیدن مکرر آن کله آدم را داغ می سازد، آیا خود را فریب می دهند یا دیگران را؟ فرض کنیم بی سر و سامانی ها، بدبختی ها، نا روایی ها و جنایات صغیر و کبیر دوره شاهی، مانند سیلاب تند و طوفانی، به سوی سطح پایین دوره کمونیستی، تنظیمی و طالبی فرو ریخته، دوره مشعشع دیموکراسی دولت کرزی را تیره و ظلمانی ساخته، بالاخره در خندق پارلمان تجمع کرده است ... صحیح؟ پس در چنین حال و احوال، وظیفه تنظیم ها، علما، شوراها و جنگ سالاران مغرور معاصر شما چیست؟ آیا محض دزدی و رهنی و چپاول است، یا دست زیر الاشه نشسته، فقط ترانه تراژیک دوره شاهی را بخوانند که: «لعنت به دوره شاهی که بچه سقا را کشت.. نابود باد دوره پادشاهی که نگذاشت غلام نبی خان بعد از امان الله خان به پادشاهی برسد - خالق عالم غرق کند دوره شاهی را که خالق جان با وفا (قاتل نادر خان) را به حالت فجیع کشت...!»

به خدا - جان برادر - جای خجالت است! اگر از مردم خود شرم نداریم (چون فکر می کنیم که بی سواد اند و حماقت ما را درک نمی کنند) باید از جهان بیدار بشرمیم، و اگر از مردم جهان نمی شرمیم، با ادعای علم و دانش و اسلامیت و افغانیت و دارا بودن چندین "دکتورا" باید در قبال خدا (ج) شرمسار باشیم ... زیرا خدای عالمیان دیده است و می بیند که در چنین حالت، مردم با شعور جهان چه کرده اند و کافران به چه کارهای نیک دست می زنند و مشکلات خود را با چه متانت، همبستگی و پشت کار رفع می کنند:

جرمن ها در اثر حماقت های هیتلر، همه دار و ندار و حتی پرستیژ خود را از دست دادند؛ ولی بدون آن که دیگران را ملامت کنند، آستین بر زدند و در یک مدت (نه دراز) آلمان پاکیزه و مترقی جدیدی را از زیر ویرانه های جنگ و بربادی، بیرون کشیدند ... و در برابر چشم میلیارد ها انسان روی زمین، روس های وطن خواه، خود را فدا کردند تا ویرانی های ناشی از تهاجم لشکر نازی را جبران کنند، و چنین کردند مردم با واجدان جاپان ... و دیگران! مردم آلمان چرا نخواستند بر الاغ جهل نشسته، پیهم به هیتلر، به ستالین و دیگر اراکین آغشته در جنگ و بربادی هر دو کشور بد و بیراه بگویند؟ ... مردم دانا و زحمت کش جاپان چرا قرار نه نشسته، به جای آن که به خاطر صدمات

واردۀ بم اتوم، به اراکین قصر سفید لعنت بفرستند، کشور در هم شکسته خود را آباد کردند و اقتصاد وطن خود را بر اقتصاد پیشرفته امریکا فایق ساختند؟

** * **

در متن اکثر تاریخ های جهان، دوران پادشاهی «**علیحضرت محمد ظاهرشاه**»، دوران "آرامش" خوانده شده است. اگر پول زیاد و عواید کافی وجود نداشت، نه تنها کسی از گرسنگی نمی مُرد، بلکه آن دولت، برای همگان آرامش روحی و برای هر فرد بی بضاعت، طمأنینه و عزت نفس اعطاء می کرد.

ساعت هفت شام یکی از روزهای فصل خزان، پدرم هدایت داد تا به وسیله موتر کهنه "ولگا" که در خدمت هر فرد فامیل قرار داشت، برای انجام یک کار عاجل، عازم جلال آباد شوم. بنده، بی چون و چرا پذیرفتم و پس از انجام چند کار خُرد و بزرگ و صرف غذای پُر نمک شب، شور خوردنی ساعت ده و نیم شب شد و من حرکت کردم. جاده ها "هو" می زدند و در طول راه، پشه ای پر نمی زد و کمترین مزاحمتی نبود؛ نه از دزدی که پول بخواهد و جانم را گیرد، نه از گرسنه بی که یک لقمه نان خشک بخواهد و نه از هیچ دیوانه بی که نداند چه می خواهد ... به همین ترتیب، امنیت در دوره پادشاهی مرحوم ظاهر شاه، در سراسر کشور تأمین بود.

دوستانی که می پذیرند در دوران شاه فقید «**امنیت کامل در سراسر کشور تأمین بود**»، گاهی فکر می کنند که آن امنیت در سایه دیکتاتوری که هیچ مخالفتی را تحمل نمی کرد، به میان آمد و به بهای شکنجه و زندانی شدن سر برآوردگان اقتدار مختلف جامعه تمام شد که با دولت از در مخالفت پیش آمده بودند....

به حضور این دوستان (با پوزش) عرض می کنم: در این شکی نیست که دیکتاتوری و استبداد از مصادر نكوهیده است و طبیعی است که یک حکومت مستبد به مخالفان خود حق تبارز نمی دهد، ولی به میان آمدن امنیت هیچ ربطی به دیکتاتوری ندارد. موجودیت قانون و تطبیق صد در صد و بی چون و چرای قانون، به یقین می تواند جلو جنایات را بگیرد و امنیت را پایدار سازد (عدم موفقیت حکومت کرزئی در استقرار امنیت، عدم تطبیق قوانین است: یاخود نمی خواهد قانون در ساحه عمل بیفتد و یا جنایتکاران حرفه بی نمی گذارندش!) حکومتی که با روحیه قرن موجود، تحمل مظاهره و شعار های علنی دیموکراتیک احزاب را ندارد، و مانع جلسات و اعتراضات دسته های سیاسی می شود و مخالفان رژیم را که طبعاً دست به جنایت نمی زنند، در تارکی ها و نقاط دور دست جیب مردم را خالی نمی کنند، انسان بی گناهی را به قتل نمی رسانند و به منازل حمله نمی برند و به دارایی های دولت و مردم آتش نمی زنند... در هر حال سرکوب می کند، معومدار دیکتاتور است؛ ولی اگر قوه ژاندارم مملکت، مانند دوران ظاهر شاه، با اقتدار کامل بر کوچه و پسکوچه و جاده مسلط است و بر همه نقاط - مرکز و حومه شهر - نظارت دارد و می تواند اعمال دزدان و جنایتکاران را مطابق قانون در نطفه خنثی سازد، این را دیگر نمی توان دیکتاتوری و استبداد نامید، این جزء مهمترین وظیفه یک حکومت بیدار، مسؤول و مقتدر است که خواهی نخواهی، برای حفظ نظم و آرامش و حفظ جان و مال مردم، جلو جنایتکاران را گیرد... اگر نگیرد یا نتواند گیرد؛ یا (مانند دولت جناب کرزئی) نگذارندش بگیرد، چنان دستگاه و تشکیل را نمی توان و نباید «**حکومت**» گفت؛ بلکه غارتگرمتشکلی است ممد و همدست غارتگران غیر متشکل! ... مرحوم محمد هاشم خان (صدراعظم) که مخالفان دولت را شکنجه می کرد و به زندان می انداخت، معومدار «**دیکتاتور**» بود، ولی در دوره وی امنیت نیز برقرار بود، همچنان در دوره مرحوم شاه محمود خان (صدراعظم) که دیکتاتور و مستبد نبود؛ نوعی دیموکراسی را ایجاد کرد و حتی زندانیان سیاسی را آزاد

نمود، باز هم در سراسر کشور، امنیت برقرار بود. در دوران اتحاد شوروی که دیکتاتوری محض حکمفرما بود، در آن کشور امنیت بود؛ بعد، در دوره دیموکراسی می بینیم که باز هم در آن کشور امنیت برقرار است. در امریکا نیز - با وجود دیموکراسی و آزادی های بی بند و بار، امنیت مستقر است و چنان است کشور هند با دیموکراسی کم نظیرش و سایر کشور های آزاد جهان... پس باید متیقن شد که استقرار امنیت ربطی به نحو نظام های کشور ها ندارد، بلکه مرتبط به کاردانی، اداره سالم، تطبیق جدی قوانین و احساس مسؤولت ارکان دولت و شعب امنی یک دولت است؛ بنا بر آن باید اذعان داشت و صادقانه تصدیق کرد که دولت شاهی زمان بابای ملت با وصف همه مشکلات اقتصادی و عدم انکشاف مؤسسات تعلیمی، و جو جهالتی که محسوس بود، از امتیاز برجسته امنیت، به حد اعلی بهره مند بود.

اگر قبول کنیم که هر کار عمده رژیم پیشین به رژیم های بعدی اثر می گذارد، و بپذیریم که بدبختی های موهوم افغانان (مزدور روس و ایران و پاکستان)، از دوران شاهی به دوران شورای نظار یا به جنایت کاران تنظیمی انتقال کرده است، یا مصیبت های امروز، حاصل بد کاری های دوره شاهی می باشد ... سؤال پیدا می شود که امنیت آن "دوران" که یکی از امتیازات مهم دوران شاهی بود، چرا به سوی دولت فعلی کشور منتقل نشد؟ ... آیا نه این است که هیولای این گونه نقل و انتقالات کشور پر ادبار و مردم بدنصیب ما، تصمیم گرفته است صرف بدبختی ها، نابکاری ها، رشوه ستانی ها و قتل و قاتل را از رژیم قبلی به رژیم بعدی انتقال دهد نه امنیت، نه قانون، نه اخلاق، نه درستی ها، نه خوشبختی ها و نه محبت به وطن و وطندار ... را !! مزدوران اجنبی که یقیناً در این مورد هیچ حرف منطقی ندارند، اجازه دهند علت آن را این نارسا بگویند:

در زمان «اعلیحضرت محمد ظاهر شاه»، به این دلیل آرامش و امنیت بود که در آن دولت،

■ اول: قوانین حکمفرما بود و این قوانین تا حدی زیاد تطبیق می شد و دزدان و جنایت کاران و قاتلانی نظیر «آقایان ربانی، سیاف، قانونی، فهیم و دار و دسته شان» جرأت خلاف رفتاری و چور و چپاول را نداشتند ...؛ و یقیناً به همین علت است که هوا خواهان و نوکران این گروپ ها، به مرحوم مغفور «بابای ملت» اهانت می کنند!

■ دوم: دولت های امریکا و برتانیه بالای حکومت های کابل نفوذی نداشتند تا در ترکیب دولت، از عناصر پلید استفاده کنند! ... <همین>

پایان